

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این مطلبی که دیروز شما فرمودید از کتاب علاء بن رزین، عن محمد بن مسلم مرحوم شیخ طوسی نقل می کند، رضوان الله تعالی علیه که در کتاب فقیه آمده: «فی کتاب علی». نمی دانم شما از خود فقیه نگاه کردید که این عجیب است. اولاً من باز دو مرتبه این باب را با دقت نگاه کردم؛ نه در وسائل آمده، در جامع الاحادیث هم نیامده. حالا خیلی عجیب است. بیا عجیبش این است. در جامع الاحادیث هم ندیدم از فقیه نقل بکند. بینیم کجای فقیه است، شاید باب نوادر بوده، جای دیگری بوده است. بخوانید؛ چون نه در وسائل آمده، نه در جامع الاحادیث، می گوید که از فقیه نقل کرده «فی کتاب علی». همه متن هم نیست. این قسمت «فی کتاب علی».

البته عرض کردم یک مجموعه ای از اصول به نام اصول سته عشر چاپ شده الان موجود در بازار، در آن جا کتاب علاء آمده، کتاب علاء بن رزین آمده و در آن مجموعه هم هست، در کتاب علاء هست. آن جا هم دارد «فی کتاب علی». در اصول سته عشر هست و ان شاء الله می خوانیم در کتاب جامع الاحادیث این قسمت را از مستدرک نقل کرده و تعجب می کنم، چون زمانی که ایشان جامع الاحادیث، اصول سته عشر چاپ شده بود. دلیلی نبوده از مستدرک نقل بکند. علی ای در اصول سته عشر هم آمده اما در فقیه ندیدم؛ نه در این کتاب، نه در جامع الاحادیث. دیگر برای ما شبهه شد. یکی از حضار: در باب احکام الممالیک و الإمام.

آیت الله مددی: می گویم خیلی تعجب است بزرگان نقل نکردند.

بله، یک چیزی هست مرحوم صاحب وسائل دیدم در احکام عیید و إماء هم این بحث را آورده، شاید در آن جا ذکر کرده صاحب وسائل. چون خود صاحب وسائل می گوید: «و یأتی ما یدل علی ذلک». ببینید، دقت کنید صاحب وسائل واقعاً یک محدث بزرگواری است، یعنی عادی نیست انصافاً. این اقوالی که دارد «یتقدم ما یدل علی ذلک و یأتی»، خیال نکنید این را همین طوری نوشته است. گاه گاهی مثلاً می گوید: «و یأتی ما یدل علیه»، این مطلب را در جلد چهارم نوشته، «یأتی ما یدل علیه» جلد هفدهم است. این عجیب است احاطه ای ایشان به روایات خیلی عجیب است. دقت می کنید؟ این دارد که «تقدم»، هان پس معلوم شد در یک باب دیگری برده است. چون من خیلی تعجب کردم نه در وسائل آمده، نه در جامع الاحادیث. چون خود مرحوم وسائل در آخر باب، حالا در حاشیه نوشته، بله: «ثم و یأتی ما یدل علی ذلک»، به حساب «هنا و فی باب النکاح»، لکن

یک جا هم شاید در حاشیه نوشته، در باب عبید و موالی، در باب عبید و إماء. شاید مرحوم آقای ربانی در حاشیه نوشته است. علی ای حال این هست، شاید در آن جا ایشان آورده و الا در این جا که من نگاه کردم، هم جامع الاحادیث را به دقت نگاه کردم هم کتاب وسائل، نیاورده است. الآن...

یکی از حضار: در باب چهل از ابواب نکاح العیید آورده است.

آیت الله مددی: در وسائل؟

یکی از حضار: بله.

آیت الله مددی: هان، عرض کردم، تعجب آور است که وسائل نیاورده باشد. این در یک جای دیگر آورده است. یعنی وسائل این جا را که نوشته، نگاهش به کتاب عبید و نکاح هم بوده است، نکاح عبید. آن جلد، این جلد دوازده در این جاست، به نظرم نکاح عبید و ممالیک در این چاپ این یا چهارده است یا پانزده است به نظرم یا چهارده باشد یا پانزده باشد، در ابواب نکاح است. بله، احتمالی که فرمودید دیروز روشن شد! خیلی من تعجب کردم که این دو بزرگوار این را نیاورده باشند که «فی کتاب علی». عرض کردم اتفاقاً...

یکی از حضار: آقا آن جا هم اشاره کرده: «تقدم ما یدل علی ذلک فی التجارة و غیرها».

آیت الله مددی: اهان، ببینید، خیلی دقیق است. این تجارت جلد دوازده است، آن جلد مثلاً پانزده است. خیلی صاحب وسائل؛ و این را دقت بکنید، صاحب وسائل «تقدم ما یدل علی ذلک و یأتی» بیخود نمی گوید، یعنی این طور نیست که بنویسد. مثلاً بعضی جاها می گوید: «و تقدم ما یدل»، دیگر «یأتی» نمی گوید. بعضی جاها می گوید: «و یأتی ما یدل»، باز «تقدم» نمی گوید. بعضی جاها هیچ کدام را نمی گوید، نه «تقدم» می گوید نه «یأتی». این خیلی دقت دارد انصافاً.

و عرض کردم یکی از نوادگان مرحوم صاحب جواهر یک رساله ای دارد چاپ شده، فی أحسن الوسائل، أحسن چه، الی شرح ما تقدم و یأتی فی الوسائل. چاپ شده اصلاً این، رساله ایشان چاپ شده است. البته چاپ قدیم من دیدم، چاپ جدید نمی دانم شده یا نشده چاپ حروف جدید. این تقدم و یأتی ها را شرح داده است. کتاب این که مثلاً تقدم در باب فلان حدیث فلان، یأتی در باب فلان، الی شرح احسن الوسائل یا یک همچین اسمی. یکی از نوادگان صاحب جواهر است یا نوه ایشان است. علی ای حال من دیدم نسخه چاپی شده، قشنگ هم هست. رساله مختصری هم هست، خیلی طولانی نیست، که تقدم فی باب کذا و یأتی فی باب کذا. این ها را شرح داده، تقدم و یأتی ها را شرح داده است. دقت کردید؟

البته این الآن روش علمی نیست ها، این که تقدم و یأتی را انسان اجمالاً بیاورد روش علمی نیست. آقای بروجردی حل این مشکل را به این راه کردند: تقدم و یأتی ها را بیان کردند. آقای بروجردی رحمه الله در جامع الاحادیث، جامع الاحادیث را نخواندیم، این نکته اش را هم عرض بکنم. چون نظر، عرض کردم چرا مرحوم آقای بروجردی به فکر تأسیس جامع الاحادیث افتادند؟ چون خود ایشان روی حدیث کار کرده بودند. بحث رجال تنها نیست، روی کتب حدیث کاملاً کار کردند، مسلطند، نکات حدیثی را کاملاً مسلطند. ایشان در حدود سی سال در بروجرد، چون اول آمدند ساکن قم شدند، دیگر نمی شود به هر حال من نمی خواهم توضیحاتش را بدهم، زمان مرحوم آشیخ عبدالکریم بود حائری قدس الله نفسه، دیگر تشریف بردند برای بروجرد سی سال در بروجرد بودند، روی حدیث و کتب حدیث و رجال کاملاً مسلط شدند. خیلی فوق العاده اند. مضافاً بر این که ایشان در اصفهان پیش این دو بزرگوار، پدر و پسر، یکی پسر مرحوم کلباسی، نوه مرحوم کلباسی، ابوالهدی، ابوالمعالی، که هر دو ایشان رسائل رجال دارند و کار کردند. پیش آن ها حاضر شده، ایشان زمینه های رجالی اش، واقعاً هم این دو بزرگوار خیلی در مفردات رجالی خیلی کار کردند، مفردات نه قواعد کلی، در ریزه کاری هایی که در رجال هست خیلی کار کردند. به هر حال الآن کاری که می شود کرد، می شود همه این ها را نگاه کرد و زیادات، ما الآن زمان ما زیادات هم داریم.

به هر حال لذا مرحوم آقای بروجردی پیشنهاد دیگری دادند. مثلاً یک قطعه از آن حدیثی که «یأتی» را، یک قطعه اش را آوردند. اشاره نکردند، اکتفا نکردند. مثلاً می گوید: «و تقدم فی باب فلان قوله علیه السلام»، آن محل کلام را برداشتند آوردند. «و یأتی فی باب فلان قوله علیه السلام»، آن محل کلام را برداشتند آوردند. دقت کردید؟ این هم یک روش. یک روش دیگر در مسئله هست برای این که گاهی اوقات، چون این بود که گاهی اوقات یک روایت مثلاً یک صفحه است، نیم صفحه است، چهار پنج تا حکم دارد. لذا اختلاف می کردند که آیا این را در کجا بیاوریم؟ در کدام باب بیاوریم؟ دقت می کنید؟

خدا رحمت کند مرحوم آقای ابطحی، چون واقعاً حق استادی به گردن من دارند، ما با ایشان در مقدمات کار کردیم، خیلی زحمت کشیدند رضوان الله تعالی علیه، یادی از ایشان بشود، ایشان می فرمودند که چون در این تابستان ها مرحوم آقای بروجردی به و شنوه تشریف می بردند، آن وقت اصحاب، اصطلاحاً در آن زمان می گفتند اصحاب وسائل، جامع الاحادیث تهیه می کردند، به نام اصحاب وسائل معروفند. خود مرحوم آقای ابطحی جزو آنها بود جزو اصحاب وسائل بودند. می رفتند پیش ایشان در و شنوه، مشکلات را مطرح می کردند که چه کار بکنیم و این ها. ایشان می فرمود که یک روز رفتیم آن جا، حدود بیست و یک نفرند، رفتیم آن جا و خدمتشان عرض شد که گاهی اختلاف می شود بین ماها، که این حدیث را در کدام باب بیاوریم؟ گفت مرحوم، ایشان نقل می کردند که مرحوم آقای بروجردی نظر ابطحی را می گفت، هر چه ایشان بگویند. و لذا حدیث را بنا شد در یک جا بیاورند، تکه تکه هایش که به جای دیگر می خورد در تقدم و یأتی بیاورند. روشن شد؟

صاحب وسائل گاهی این کار را می کند، تقدم و یاتی، گاهی اوقات هم آن حدیث را با سند تکرار می کند، همان محل شاهد را می آورد، لذا صاحب وسائل تقطیع زیاد دارد الان مجموعاً در وسائلی که چاپ شده مجموعاً سی و پنج هزار حدیث است شاید حدود سی هزار، کمتر از سی هزار باشد تقطیع زیاد دارد، یکی از عواملی که مرحوم آقای بروجردی به فکر جامع الاحادیث افتادند، تقطیع را خواستند کم کنند، خیلی کم کردند تقطیع را، ایشان تقطیع حدیث را قبول نکردند که حدیث را تقطیع بکنیم، حدیث را کامل در یک جا بیاوریم، البته این مباحث همه بحث دارد ها من فقط نقل می کنم نه اینکه حالا قبول دارم، نقل بنده به معنای قبول نیست، اینها همه تابع مناقشات است جای مناقشه دارد موارد تقطیع فرق می کند توضیحاتش را ما در بحث متن حدیث، چون من عرض کردم ما یک جلساتی را حالا استثناء حدود هشتاد و سه جلسه شد در باب متن حدیث گذاشتیم.

اصولاً علمای ما در باب متن حدیث زیاد شاید یک صفحه هم صحبت نکردند ما در آنجا یک توضیحات، اهل سنت مفصل صحبت کردند در مورد متن حدیث ما نداریم این بحث تقطیع را یکی از مباحثی بود که در آنجا ما متعرض شدیم، خود تقطیع یکی از عوامل تعارض هم هست اصلاً حدیث اگر درست چیز بشود تعارضها برداشته می شود حالا نمی خواهم شرح بدهم.

علی ای کیف ما کان این تقدم و یاتی ایشان دارد ولیکن آقای بروجردی راه حل این جوری گرفتند، صاحب وسائل هم در بعضی از اوقات حدیث را تکرار می کنند با ذکر سند آن وقت آن محل شاهدش همان نکته ای که؛ یعنی ممکن است یک حدیثی که کلاً در یک کتاب در مثلاً فرضاً نیم صفحه است، ایشان در سه باب می آورد، در چهار باب می آورد. این هم یک راه، حالا می گویم این باید یک فکری برای این مطلب بشود، راه هایی که برای مطلب هست که این کار را چه کار بکنیم؟ یک حدیثی که قسمت های متعدد دارد، ما چه کار بکنیم؟ پیشنهاد خود بنده هم چیز دیگری است که حالا جایش این جا نیست، باید جای دیگری مطرح بکنیم.

بعد ایشان فرمودند در وسائل؛ عرض کردم این مطلب این قدر در این کتاب، نسخه علاء، محل نکته است که انصافاً حتی در این نسخه ای که از کتاب علاء به ما رسیده، نسخه همین اصول سته عشر، آن هم دارد «فی کتاب علی»، آن جا هم آمده است. یعنی این قدر این چیز است که حتی در این نسخه ای هم که به ما رسیده، آمده است.

البته عرض کردم نسخه ای که به ما رسیده به نحو و جاده است، ارزش علمی هم ندارد. «و عنه عن ابی حمزة»، این «عنه» را عرض کردیم، یعنی عن الحسن بن محبوب. یعنی کلام ایشان راجع هنوز به شیخ طوسی است، دنبال روایات شیخ طوسی در تهذیب است. «عن ابی حمزة الثمالی»، این جا یک علامتی گذاشته که یک حاشیه زده، اشتباه شده است. این علامه جدیدی است اشتباه زده است. خیلی خب، مربوط به چاپ کتاب است،

این مربوط به بحث حدیثی نیست. و عنه عن أبی حمزة الثمالی. البته در کتب رجالی یک بحث نسبتاً مفصلی است، روایات حسن بن محبوب عن أبی حمزه؛ چون گفتند ظاهراً ایشان ابو حمزه را درک نکرده است. مرحوم حسن بن محبوب، ابو حمزه را درک نکرده، بعید است، یک بحثی دارد، حالا چون بحثش مربوط به این جا نیست من وارد نمی شوم. بعدها بنایشان شد که قبول بکنند. این حالا چرا بنا به قبول شد، چرا بحث شد، از این جا بگذریم.

عن أبی جعفر علیه السلام، از امام باقر. البته این روایت متعلق به علاء رزین عن محمد بن مسلم، بعضی نسخ ابی جعفر است، بعضی هایش ابی عبدالله. این هم یک نکته‌ی دیگر. عن رسول الله قال لرجل: «أنت و مالک لأیک». ببینید، من یک قاعده‌ی کلی خدمتتان عرض بکنم. یک، ما چیزهایی داریم که اصطلاحاً به این ها «سنن» می گوئیم. در فقه خیلی جای توجه است. یک فریضه داریم، یک سنت داریم. و فقه که در عرض کردیم از بعد از زمان بنی امیه بنا شد فقه جدا بشود از دستگاه حکومتی، از دستگاه خلافت و امویون جدا بشود، این یک کاری بود که بین فقها جا افتاد. یکی از راه‌هایی که توانستند خیلی از مشکلات را حل بکنند این تفکیک بین فریضه و سنت است.

اولاً یک بحثی بود که آیا سنن رسول الله داریم؟ سنن ثابته داریم؟ من خودم اعتقاد این است که در دستگاه خلافت، این که اصطلاحاً راشدین است، فکر می کردند حتی عبادات، آن قسمت‌هایی که پیغمبر انجام داده است سنن است و سنن وظیفه‌ی حاکم است. من فکر می کنم این طور باشد. چون این مسئله‌ای که آن گفت که متعتان کانتا علی عهد رسول الله، خب یکیش متعة الحج است که این عبادت است. و أنا أحرهما و أنا أعاقب عنهما این خودش یکیش متعة الحج است.

و متعة الحج عرض کردم، دو نفر تقریباً از تابعین داریم که حرف او را قبول کردند؛ تقریباً دو نفرند. علمای اهل سنت بالاتفاق حرف او را قبول نکردند، بالاتفاق. حرف آن را در باب متعة الحج قبول نکردند. این متعة الحج هم عرض کردم در زمان جاهلیت اگر این ها که از خانه که در می آمدند، همان جا شتر را که قربانی بود، چون حج قوامش به هدی بود به قربانی بود، علامت می زدند، یا اشعار بود یا تقلید بود. اشعار یعنی کوهانش یک شکافی می خورد، تقلید یک نعلی به گردنش آویزان می کردند، به گردن چیز آویزان می کردند که بشناسند. بشناسند که این برای قربانی است. چون گاهی اوقات می آمدند گم می شد. که هر کسی آن را پیدا کرد باید برود قربانی بکند، این شتر مال قربانی است.

این ها می آمدند در مکه، آن وقت در حال احرام، در حالی که می خواستند؛ آن وقت احرامشان این جور بود، اصلاً احرام به این معنی نداشت. بعد که می آمدند در مکه، می خواستند طواف انجام بدهند، آن جا لباس احرام می پوشیدند. و در مکه افرادی بودند کارشان همین بود؛ اصلاً یک کار متعارف بود. صد تا لباس داشت مثلاً، صد تا همان لنگ و اصطلاحاً که روی شانها می اندازند، ثوبی الإحرام. صد تا لباس، و خیلی هایشان هم

حالت عشایری بود. مثلاً قبیله‌ی بنی فلان پیش این آقا می‌آمدند، قبیله‌ی بنی؛ حتی خود رسول الله نوشتند قبیله‌ی بنی فلان می‌آمدند پیش ایشان. ایشان لباس به آن‌ها می‌داد، لباس مال احرام. فقط برای طواف این لباس را می‌گرفتند، بعداً برمی‌گرداندند. یک تصور این بود که لا نطوف به لباسی ما در آن گناه کردیم، این لباس‌هایی که داریم این مناسب نیست.

و لذا گاهی هم خدای ناکرده دیر می‌رسیدند این لباس‌ها تمام بود. در لباس‌های خودشان هم نمی‌خواستند طواف بکنند. این که عاریاً، لخت طواف می‌کردند مال این بود. و جزء کلماتی که امیرالمؤمنین در سال نهم بعد از سوره‌ی براءت را خواندند در بین مشرکین که مثلاً «إنما المشركون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام»، بعد عده‌ای از احکام گفتند: «و لا یطوفن بالبیت عریاناً». این جزء آن احکام است. این جزء سنن رسول الله است: «و لا یطوفن بالبیت». این در قرآن نیست، در سوره براءت نیامده است. سرّ عریان این بود، دقت می‌کنید؟ این طور نبود که مثلاً بیابند عریان طواف بکنند. می‌آمدند گاهی لباس تمام شده بود، دیر رسیده بودند، لباس‌ها تمام شده بود، با آن لباس‌ها هم گناه کرده بودند، نمی‌خواستند طواف بکنند، نتیجه‌اش این می‌شد که عریاناً طواف بکنند. و چیزهایی که در این جا قصه‌های تاریخی است که نمی‌خواهم بگویم.

علی‌ایّ کیف ما کان، این رو شایع؛ آن وقت این بحث فریضه و سنت احیا شد. در روایات ما، در روایات امام باقر زیاد است فریضه و سنت. در روایات امام صادق هم هست، به آن زیادی نیست. و خیلی آثار بسیار فراوانی دارد. حتی در مسئله‌ی اجتماع امر و نهی اثر دارد، در مسئله‌ی تزاحم و تعارض و یعنی آثار بسیار فراوانی در ابواب فقه دارد.

فقه ما وقتی نوشته شد، چون اول فقه ما انتقال از عهد نصوص بود به فتاوا، بعضی از موارد دیدند که مثلاً این جزء سنت است آن وقت قاعده این شد که اگر اخلال به سنت عن عمد نباشد عمل درست است. ببینید، همین روایت لا تعاد را معنای واقعی همین است: «لا تعاد الصلاة إلا بخمس» که وقت و قبله و طهور و رکوع و سجود، بعد می‌گوید «و التشهد سنة و القراءة سنة»، این‌ها سنتند، «و لا تنقض السنة الفریضة».

نقل شده برای من، چون سندش خیلی روشن نیست، که مرحوم آقا ضیاء می‌فرمودند به اینکه، البته این کسی که نقل کرده به واسطه از استاد ما، مرحوم آقای بجنوردی، من چون خودم از آقای بجنوردی نشنیدم، خیلی به نقلش اعتماد ندارم، که مرحوم آقا ضیاء می‌فرمودند به این که اگر ما بخواهیم به ذیل روایت نگاه بکنیم اصلاً فقه جدید می‌آید، ملتفت شدند. یعنی تا حالا فقهای ما می‌گویند بحث لا تعاد، رساله نوشتند برایش، ایشان می‌گویند نه، آن نقطه‌ی اساسی «لا تنقض السنة الفریضة» است؛ «لا تعاد» نیست. این «لا تنقض السنة الفریضة» معنایش این است که اگر شما به سنت اخلال شد لیکن فریضه حفظ شده و این اخلال عن عمد نباشد، حالا آثار مختلف، نسیان باشد، اکراه، الی آخره، عن تعمد نباشد، آن عمل درست است.

مثلاً در خود قرآن «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم»، اصل آیدی آمده است. اما این که دست راست مقدم باشد، سنت رسول الله است. این فرض در عروه هم هست. حالا اگر کسی نمی دانست، مدت ها دست چپ را اول شست، حکمش به بطلان وضو کردند، طبق این روایت حکم به صحت وضو می شود. این اگر مطلب درستی باشد، اصلاً یک باب جدیدی را در فقه و اصول و خیلی از مطالب روشن می کند. دقت می کنید؟ چرا؟ چون اخلال به یک سنت کرده است. این سنت رسول الله بود که دست راست مقدم بشود، و متعمد هم نبود، جاهل بود.

البته عرض کردیم کراراً سابقاً در این چند روزه نگفتیم، روایاتی که در آن عنوان جهل است، انصرافش به جهل قصوری است؛ جهل تقصیری شاید جهل نباشد اصلاً. یعنی جایی است که ممکن است سؤال بکند، می داند نمی داند، می تواند سؤال بکند، سؤال نکند، بگوید من جاهلم. این جهل تقصیری را اصطلاحاً می شود گفت که روایات ما لا یعلمون شاملش نمی شود، جهل را نمی گیرد. اصلاً اطلاقات جهل، روایاتی که در باب عدم علم آمده است، شامل جهل قصوری است. آن وقت جهل قصوری مواردی دارد، مثال بارزش تقلید است. مقلد یک آقایی بود بعد مقلد گفت نه، این مطلبی که این آقا گفته باطل است، خب ایشان انجام داده است.

غالباً اختلاف بین مسلمین هم در سنن است، دقت می کنید؟ تو فرائض نیست، غالباً اختلاف در سنن است. و اصولاً از زمان دومی، من در بحث اول هم عرض کردم، اجماع و قیاس وارد شریعت شد، از زمان دومی شد. اجماع هم چون آن یک اهل شورا، نه شورای ما اصطلاحی ما، شبیه مجلس مشورتی، که الآن بعضی از کشورهایی که سلطنتی هستند مجلس مشورتی دارند، شورایی به معنای مصطلح ندارند. خود حاکم، خود پادشاه افرادی را معین می کند. افرادی را که عمر معین کرده بود ۳۰ نفر بودند. از صحابه، ۱۵ تا از انصار، ۱۵ تا از مهاجرین؛ مثل علی بن ابی طالب و این ها از انصار؛ طلحه و زبیر، این ها از مهاجرین بودند. از انصار هم مثل قیس بن سعد و فلان، بزرگان انصار و بزرگان اوس و خزرج و این ها که مسلمان شدند، از ۳۰ نفر بود. این مجلس مشورتی بود. مطالب را با این ها مطرح می کرد، بعد که قبول می شد می آمد روی منبر اعلام می کرد. این یک سنتی بود که؛ این اجماع، اصطلاح اجماع اولش از این جاست. این که اهل سنت هم می نویسند اجماع اتفاق اهل حل و عقد، این اهل حل و عقد ریشه اش برای این است. البته معروف بین فقهایشان شد که اجماع اتفاق علما و فقها است، اهل حل و عقد چیست. لیکن ریشه ی کار آن جاست، دقت می کنید؟ و این را هم بدانید که عبدالله بن عباس که مرد بسیار باهوشی است، شاید زمان عمر حدوداً ۱۳، ۱۴ ساله بود یا ۱۵ ساله، عمر البته بعدها گاهی هم با او مشورت می کرد. این جزء مجلس مشورتی نیست عبدالله بن عباس، ولی چون با استعداد بود با او مشورت می کرد، اما علی بن ابی طالب هست، جزء مجلس مشورتی است. حالا به هر حال وارد این قصه های تاریخی نشویم.

این بحث البته در قرن اول، اهل سنت هم خودشان نوشتند، قیاس را به کار نمی بردند، «رأی» می گفتند. می گفت رأی من این است، فکان رأیی، فکان رأی أبی بکر، فکان؛ این جوری می گفتند. خود اهل سنت نوشتند در قرن اول اسمش رأی بود، در قرن دوم قیاس شد، که در کوفه بود، امثال ابوحنیفه قیاس را درست کردند. و این که گفتند قیاس تمثیل منطقی است، عرض کردم این واقعیت علمی ندارد، نه. توضیح این مطالب ان شاء الله در جای دیگری که مناسب بیاید، توضیحاتش را عرض می کنیم.

علی آئی حال، کیف ما کان، دقت می کنید؟ این مسائلی که مطرح شد، آن وقت راه هایی درست کردند برای این که این مشکل را حل بکنند، یکی از راه ها که برای معرفت سنت بود با قیاس بود؛ این برای همه مشکل بود. لذا در روایات ما داریم: «إِنَّ السَّنةَ إِذَا قِيسَتْ مَحَقَّ الدِّينِ»، دقت می کنید؟ یعنی سنن را هم نباید با قیاس درست بکنید. «إِنَّ السَّنةَ»، دقت، کلمه دارد، چون فرائض روشن بود، آن که ابهام داشت سنن بود. اما سنن هم باید از اهل بیت.

آن وقت در باب سنن سه تا نکته ی اساسی هست، کلاً در باب سنن: نکته ی اول ثبوت این سنت؛ آیا این سنت اصولاً ثابت هست یا نه؟ بحث دوم معنای این سنت؛ که این چه هست اصلاً؟ بحث سوم حدود این سنت. این یک قواعد کلی ان شاء الله خدمتتان عرض می کنیم؛ یعنی آن بحث اساسی که بین فقهای بزرگ اسلامی اصولاً مطرح بود، این بود. شیعه اعتقادشان بود در هر سه مرحله باید به اهل بیت مراجعه کرد. دقت فرمودید؟ مثلاً حدیث معروفی هست «المؤمنون عند شروطهم»، به عنوان مثال می خواهم بگویم. بحث اول: آیا چنین چیزی از سنت، از رسول الله هست؟ چون شروط در کتاب نیامده، «عقود» آمده، و «وَأَوْفُوا نَذْرَهُمْ»، نذور هم آمده، عهد هم آمده اما سنت نداریم، یعنی شرط نداریم.

البته مرحوم آقای یزدی می فرماید شرط هم مثل عقد است، «المؤمنون عند شروطهم» شامل عقد بیع هم می شود لیکن مطلب ایشان درست نیست. شرط عبارت از التزام قانونی است که در ضمن یک التزام دیگری باشد. یک التزام شخصی است که در ضمن التزام دیگری باشد. التزام ابتدایی را عهد می گویند یا عقد می گویند، التزام ابتدایی. کتاب فروختم، این التزام شخصی است. عرض کردیم اعتبار شخصی، التزام شخصی، اصل اولی این است که حجت نیست. شما یک چیزی را اعتبار کن، ارزش ندارد، چه ارزشی دارد؟

التزامات شخصی، اعتبارات شخصی وقتی ارزش پیدا می کند که قانون آن را امضا کند. بدون امضای قانون ارزش ندارد و لذا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» امضا است. عقد التزامی است که بین خودمان انجام می دهیم. کتاب فروختم، خانه را اجاره دادم، این عقد است. اما التزام شخصی ارزش ندارد تا قانون بیاید پشت سرش. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» قانون آمد پشت سرش.

شرط عبارت است از التزام شخصی است که در ضمن یک التزام دیگری است. این کتاب را به شما فروختم به شرطی که به من یک نامه بدهید، به شرطی. این در قرآن نیامده. و صحیح هم این است که به اصطلاح شرط «التزام فی التزام». مرحوم سید یزدی می فرماید نه، شرط شامل التزام ابتدایی هم می شود، مطلب ایشان درست نیست قابل قبول نیست؛ البته ایشان روایاتی ذکر می کند؛ درست است قبول است مطلب ایشان. در بعضی از روایات شرط بر خود حکم آمده، در خود عقد آمده، لیکن این ها استعمال مجازی شده، استعمال حقیقی نیست. استعمال حقیقی شرط در «التزام فی التزام». این التزام فی التزام معنایش این است.

خیلی خوب. پس یک: آیا «المسلمون»، در سنیا بیشتر آمده المسلمون، یا «المؤمنون عند شروطهم» ثابت است یا ثابت نیست؟ دقت فرمودید؟ این اصطلاح است، این معنی سنت، این جزء سنن پیغمبر است. از آن، مثلاً بخاری، مسلم، هیچ کدام این حدیث را نقل نکرده اند. ابن حزم در المحلی می گوید «الحديث المكذوب»، المسلمون؛ دروغ است این حدیث، جعلی است. این حدیث جعلی است، المسلمون عند شروطهم. اما در روایت صحیح ما داریم «المؤمنون عند شروطهم».

پس بحث اول، ثبوت سنت است. دقت کردید؟ بحث دوم، معنای سنت است. مهم ترین نکته ها، نمی خواهم وارد بحث شروط بشوم، مهم ترین نکته ای که در بحث شروط است آیا کلمه ای «عند»، عند شروطهم، از آن فقط در می آید حکم تکلیفی؟ یعنی اگر شرطی کردیم واجب است وفا بکنیم، می شود حکم تکلیفی. یا حکم وضعی هم در می آید؟ چون شرط التزام فی التزام، اگر به شرطش عمل نکرد، آن التزام اول را هم می تواند به هم بزند که اصطلاحاً خیار می گویند، خیار تخلف شرط. این اصطلاحاً حکم وضعی است.

آیا المؤمنون عند شروطهم؛ روشن شد عبارت؟ آیا معنایش فقط حکم تکلیفی است؟ چرا؟ چون در اینجا دیگر ادوات مثل صیغه ی افعل و فکذا و نمی دانم فعل مضارع و ماضی گاهی در انشاء استعمال می شود در وجوب، این ها دیگر نیست. این «عند» است، «المؤمنون عند شروطهم». آن کلمه ای که آمده «عند» است.

آیا از کلمه ای «عند» در می آید وجوب فقط؟ یا در می آید وجوب به اضافه ی حکم چی؟ وضعی. که اگر تخلف کرد خیار دارید، شما می توانید عقد؛ چون التزام فی التزام، آن التزام اول منوط شد به این دومی. دومی را انجام نداد، شما می توانید اولی را هم انجام ندهید. دیگر «أوفوا بالعقود» اولی را نمی گیرد. این معنایش چیست؟ این معنای سنت است.

سوم: بحث اینکه آیا این شروط تا چه حدی است؟ شرطی که مثلاً مقدور باشد، نباشد، حدود شروط است. این به طور کلی یک قاعده ی بسیار مهمی است، یعنی دقت کنید، مثلاً «لا ضرر». در بخاری و مسلم «لا ضرر» ندارند، «لا ضرر و لا ضرار». بزرگان اهل سنت نیاوردند لا ضرر را.

دارند بعضی هایشان، اما بزرگان، تراز اولشان نیاوردند. البته تراز اول در کتب حدیث. در غیر کتب حدیث، موطأ مالک دارد، مالک خب امام مذهب است، خیلی تعجب برانگیز است. به رسول الله هم نسبت داده، «و قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار». و بعد از مالک به نود سال بخاری، چون رفته روی بحث حدیث صرف قبول نمی کند. او به عنوان فقیه قبول کرده در قرن دوم، بخاری در قرن سوم قبول نمی کند، مسلم قبول نمی کند. سرش هم واضح است، چرا؟ چون حدیث را می گوید فلانی از رسول الله نقل کرده و او می گوید مرسل است، ایشان رسول الله را درک نکرده. نکته‌ی خاص علمی پیچیده‌ای ندارد این شخص رسول الله را درک نکرده پس حدیث حجت نیست، خیلی راحت. دقت می فرمایید؟

عرض کردیم یک نکته‌ی خیلی مهمی خود اهل سنت هم ملتفت نشده‌اند. در قرن اول تا نیمه‌های قرن دوم حدیث را به زاویه‌ی فقهات نگاه می کردند. اگر فقیه نقل می کرد، اعتماد می کردند. کاری به سند نداشتند. از اوایل قرن سوم، اضافه کم کم شروع شد بعد دیگر قوی شد، به زاویه‌ی حکایت نگاه می کردند. اینکه حدیث صحیح است، حسن است، ضعیف است، این‌ها برای زاویه‌ی حکایت است. حدیث از زاویه‌ی فقهات، حدیث از زاویه‌ی حکایت. این تقسیم‌بندی حدیث و درایه و این‌ها همه‌اش برای زاویه‌ی حکایت است، همه‌اش برای زاویه‌ی حکایت است. در زاویه‌ی فقهات این حرف‌ها نبود. من قبلاً مفصلاً توضیح دادم، می گویم خود اهل سنت هم ننوشتند. این نکات لطیفی است که در تاریخ اسلامی تا نتیجه بخش است، خیلی بررسی مهمی دارد.

دو: «لا ضرر و لا ضرار» که اولاً این ثابت است عن رسول الله؟ ما سند معتبر؛ ما به سند صحیح نداریم، موثق داریم، از زراعه داریم که عبدالله بن بکیر از او نقل کرده که پسر برادرش است. عبدالله بن بکیر هم بنا بر معروف واقعی است، ببخشید فطحی است، قبولش نمی کنند. حالا به هر حال روایت موثق داریم اما روایت صحیح نداریم. در کافی هم هست، در اصل کافی باب دارد، باب ضرر و ضرار. در کافی باب دارد، دقت می فرمایید؟ بحث دوم: این «لا ضرر و لا ضرار» در احکام شریعت مطلقاً می آید یا نمی آید؟ این معنای؛ ببخشید، بحث دوم: لا ضرر معنایش چیست؟ معنایش این است که ضرر نیست، یا ضرر نرسان؟ ضرر زن؟ ضرر نزن؟ معروف بین فقهای اسلام ضرر نیست، معنایش نفی است. مرحوم شیخ الشریعه گفته نه، مراد نهی است یعنی ضرر زن، ضرر نرسان، خلافاً للمشهور. خب، معنی دوم.

معنای سوم؛ بحث سوم: حدود این چیست؟ آیا حدود این در موضوعات خارجی است فقط یا حدود این در احکام هم می آید؟ در هر حکمی اگر شک کردیم ضرری بود، برداشته می شود.

دو: آیا عملی که ضرری است برمی دارد، اگر قسمتی از عمل ضرری بود کل عمل را برمی دارد یا همان قسمت را برمی دارد؟ مثلاً شما اگر بخواهید نماز بخوانید سجده‌ی شما ضرری است، رکوع را انجام می‌دهید، قیام را انجام می‌دهید، مشکلی ندارید، فقط سجده ضرری است. آیا لا ضرر فقط سجده را برمی دارد یا کل نماز را برمی دارد؟ می‌گویید نماز نخوان. دقت کردید؟ آیا لا ضرر شامل اجزاء و شرایط هم می‌شود؟ دقت فرمودید؟

پس این یک قاعده‌ی کلی است خیلی مهم، این قاعده‌ای که من عرض کردم بسیار نتیجه؛ یک: ثبوت سنت، دو: معنای سنت، سه: حدود سنت. روشن شد؟ این حدود سنت خب، ببینید در این روایت چقدر دقیق است: «قال علیه السلام قال رسول الله: انت و مالک لایک»، یعنی این سنت ثابت است که رسول الله فرموده‌اند. بعد، «ثم قال ابو جعفر: ما احب» یا «لا نحب»، این دارد این سنت را معنا می‌کند که معنای «انت و مالک لایک» چیست و حدودش چیست؟ دقت کردید؟ بعد از اینکه اصل ثبوت این مطلب را ثابت کرد، بحث می‌کند راجع به حدودش: «ثم قال: ما احب ان یاکل من مال ولده، مال ابنه الا ما احتاج الیه»، دقت کردید چه شد؟ این روایت «انت و مالک لایک» به مقدار احتیاج است، زائد بر احتیاج نیست.

پس اولاً ثبوت سنت ثابت شد، ثانیاً معنا و حدود سنت روشن شد. این انت و مالک لایک دستش باز نیست هر کار می‌خواهد بکند. بله، «لا نحتاج الیه مما لا بد منه، ان الله لا یحب الفساد». یکی از نکاتش این است که چرا امام به این حدیث، آیه‌ی مبارکه تمسک کرده‌اند؟ دقت کنید. آقایان برداشته‌اند نوشته‌اند به اینکه اینکه «مما لا بد منه، ان الله لا یحب الفساد»، معلوم می‌شود که اگر محتاج نبود حرام است چون «ان الله لا یحب الفساد» را امام آورده‌اند، چون معلوم است «ان الله لا یحب الفساد» حرام است. این جور معنا کرده‌اند.

آن که به ذهن بنده‌ی سراپا تقصیر می‌رسد که آقایان توجه فرمودند، عرض کردیم یک نکته‌ای است نمی‌دانم امروز می‌رسم یا نه. ببینید، در اواخر قرن اول و قرن دوم که قرن فقهاست یک نکته‌ای شد که ما یک چیزی را حرام به کتاب می‌دانیم، یک چیزی را حرام به سنت می‌دانیم. حرام به کتاب، حرام به سنت. اگر حرام به کتاب باشد، می‌گفتند «حرام». اگر حرام به سنت باشد، می‌گفتند «مکروه». در عده‌ای از کتب اهل سنت آمده، حالا این جا نمی‌خواهم مصادرش را بگویم، در اینجا یعنی آمدند به این عنوان بین حرام کتاب و حرام سنت فرق گذاشتند.

یکی از حضار: استاد، ینبغی هم از همین قبیل است؟

آیت الله مددی: احسنتم، «یکره» هم از این قبیل است؛

مرحوم استاد آقای خویی می‌فرمودند «یکره» آمده به معنای حرام، بعد هم تمسک کرده‌اند البته ایشان و هم دیگران: «ان علیاً کان یکره کذا و ما

کان علیّ یکره الحلال»، از این معلوم می‌شود که «یکره» به معنای حرام است. عرض کردم نکته‌اش این نبود که این‌ها گفتند، نکته‌اش این بود.

و لذا در یک روایت صحیحه داریم در، از محمد بن مسلم: «لیس الحرام الا ما حرّم الله فی کتابه و انما کان السلف عافوا اشیاء»، عافوا یعنی بدشان آمد، «فنحن نعافها»، ما هم از آن بدمان می آید. این را می آمدند یک نکته ای شد که حتی در مقام تعبیر بین حرام کتابی با حرام سنت فرق بگذارند. این اصطلاح فقهای شد، دقت کردید؟ «ینبغی» هم از همین قبیل است.

حالا آمدند گفتند ینبغی یعنی یتیسر، ممکن نیست، چون آیه مبارکه هست: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له» در باب شعر. این «ینبغی» را در اینجا گفتند اصلاً نمی آید اصلاً. یعنی نفس رسول الله یک نفسی نیست که میل به شعر پیدا کند چون شعر طبیعتش خیال و اوهام و این هاست. شعر یک روایت معروفی است: «الشعر احسنه، اعذبه اکذبه». البته «احسنه» هم گفته شده لیکن لطیفه اش «اعذبه». اعذب یعنی گوارتر، عذب، میاه، ماده ی عذب یعنی گوارا، «اعذبه اکذبه»، هر چه دروغ بیشتر باشد، بیشتر گواراست! در شعر معروف نظامی هم می گوید به پسرش: «در شعر مپیچ و در فن او / چون اکذب اوست احسن او» البته احسن هم در بعضی اش هست و در بعضی اش این طوری است: «الشعر اعذبه اکذبه». هر چه دروغ بیشتر...

و لذا این نفس رسول الله یک نفسی نیست که اصلاً به شعر رو بیاورد. نه، این «ما ینبغی» یعنی ذاتاً و تکویناً این نفس این نفس نیست. این نفسی است که با حقایق ارتباط دارد. اصلاً دنبال خیالات و اوهام، آن در این چیزها، در این نفس نمی آید. «و ما علمناه»، ما هم که به او یاد ندادیم، این در ذات او، در خود او، یک ذاتی است که دنبال خیالات نمی رود. لذا به این آیه هم تمسک کرده اند که ینبغی ممکن است به معنای حرام باشد، لیکن نکته اش همان است که عرض کردم. دیگر چون وقت گذشت بخواهم توضیح بدهم خیلی خارج می شویم، به همین مقداری که یک دو دقیقه هم خارج شدیم بس است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین